www.shahrvand-newspaper.ir

بحث با مخاطبان فیلم قصه‌ها در آخرین روزهای اکرانش

قصه‌ها؛ حتی تلخش باید تعریف شود

محمد صادق شایسته| فیلم «قصه‌ها» به کارگردانی رخشان بنی‌اعتماد پس از چندسال توقیف و مشکلات متعدد بالاخره با در اختیار داشتن تعداد محدودی سالن نیمه‌های اردیبهشت اکران شد. فیلمی اجتماعی که در این سال‌ها به علت آنچه «سیاه‌نمایی» اجتماعی خوانده می‌شد از اکران دور مانده بود. «قصه‌ها» به نوعی پیگیری سرنوشت امروز اصلی‌ترین شخصیت‌های دنیای فیلمسازی بنی‌اعتماد در ربع قرن فعالیت فیلمسازی‌اش بود؛ شخصیت‌هایی مثل نوبر کردانی (فاطمه معتمدآریا)، طوبی خانم (گلاب آدینه)، عباس (محمدرضا فروتن)، محمدجواد حلیمی (مهدی هاشمی)، نرگس (عاطفه رضوی)، معصومه (مهرلوه شریفی‌نیا) و سارا (باران کوثری) شخصیت‌هایی از قصه‌های قدیمی بنی‌اعتماد هستند که شرایط سخت امروزشان در فیلم به تصویر کشیده می‌شود. اکران این فیلم تقریبا در سینماها به پایان رسیده، در تهران تنها یک سالن آن هم در پردیس گورش به شکل تک سانس میزبان فیلم بنی‌اعتماد است. اما وقتی از سر کنجکاوی سری به خرید اینترنتی بلیت این فیلم در همان تک سالن زدیم، متوجه شدیم سالن کاملا پر است و این یعنی فیلم در تکسانس هم فروش خود را دارد. به بهانه خوبی بود تا به مناسبت پایان اکران فیلم در یکی از آخرین سانس‌های نمایش آن سری به یکی از سالن‌های سینما برنیم و ببینیم نظر مردمی که به تماشای این فیلم تلخ می‌نشینند، چیست؟! آیا آنها هم مفهوم سیاه‌نمایی را از نشان دادن بی‌پرده مشکلات اجتماعی امروز برداشت می‌کنند یا ماجرای مردم و فیلمی که با داشتن محدودیت‌های زیادی در تعداد سالن نمایش نزدیک به یک‌میلیارد تومان فروخته ربطی به برداشت‌های سیاسی و رسانه‌ای ندارد.

تشکیل تیم گفت‌وگو قبل از شروع فیلم

چند دقیقه‌ای مانده به شروع فیلم پشت در سالن عده‌ای از تماشاگران که به سر وقت رسیدن اهمیت می‌دهند، ایستاده یا نشسته مشغول گپ‌زدن هستند. بیشتر جمع‌ها دو نفری است، چند نفر تک‌وتنها آمده‌اند و یکی دو تا جمع بیش از دو نفر هم دیده می‌شود. یکی از آن دو نفرها، زوج میثم و مهرلوه‌اند. مهرلوه به اصرار میثم به دیدن «قصه‌ها» آمده ولی چرا این قدر دیر: «یکی از دوست‌های میثم که سلیقه‌اش تو فیلم دیدن خوبه گفته بود بیایم فیلم رو ببینیم، خب خیلی گرفتاری‌های کاری زیاد بود. این شد که امشب عزم جزم کردیم بیایم فیلم رو ببینیم.» میثم که تازه ۳۵ سال را رد کرده است، کمی سواد سینمایی خودش را هم به رخ می‌کشد: «راستش من چند تا از کارهای خانم بنی‌اعتماد رو دیدم، «زیر پوست شهر» و «خون بازی» و «روسری آبی». فیلم‌هاشون کمی تلخه ولی نگاهی که به هر موضوعی دارن رو خیلی دوست دارم. واقعا اگه گرفتاری‌ها اجازه می‌داد زودتر اکرانش اومد، می‌اومدم و مهرلوه می‌خواهم بعد از دیدن فیلم چند دقیقه‌ای همین گوشه کنار هادر مورد فیلم حرف بزنیم، آنها هم قبول می‌کنند. دو تا رفیق آمده‌اند. علیرضا و مجید، هر دو کامپیوتر خوانده‌اند و در یک شرکت کامپیوتری کار می‌کنند. مجید یک بار فیلم را دیده و این بار با علیرضا، رفیق صمیمی‌اش آمده دوباره فیلم را ببیند. چرا مجید دوباره آمده فیلم را ببیند: «دفعه اول همان هفته اول اکران فیلم آمده بودم، خیلی فیلم را دوست داشتم. علیرضا که پیشنهاد داد بروبم سینما گفتم من پایه‌ام دوباره فیلم‌ها را ببینم، قبول کرد و دو نفری آمدیم فیلم را ببینیم.» علیرضا البته دوست داشته برود یکی از فیلم‌های کمدی اکران شده را ببیند: «می‌گن فیلم تلخیه. به مجید گفتم بروبم فیلم کمدی ببینیم، گیر داد که می‌خوای بری سینما حداقل بریم به فیلم جدی ببینیم.» مجید در دفاع از تصمیمش می‌گوید: «فیلم کمدی که همیشه هست. گفتم بیاد به فیلم جدی و درست و حسابی ببینه» علیرضا با خنده می‌گوید: «باباهمین جوری همه چیزمون جدیه دیگه خدایی زوردار واسه سینما رفتن هم بریم فیلم جدی ببینیم.» از آنها می‌خواهم به جمع سه نفری ما بعد از دیدن فیلم اضافه شوند تا کمی در مورد آن بحث کنیم. مجید استقبال می‌کند ولی علیرضا می‌گوید: «من فقط می‌شینم حرف‌های شما رو گوش می‌دم، بلد نیستم خوب حرف بزنم.» برای تکمیل شدن گروهی که قرار است بعد از فیلم باهم حرف بزنیم یکی دو نفر دیگر نیاز است. اولین نفر عاطفه قبول می‌کند بعد از فیلم به جمع ما اضافه شود. عمران خوانده و به پیشنهاد یکی از دوستانش آمده فیلم را ببیند و بالاخره یک زوج دیگر که هر دو کارمند هستند، سعید و نرگس. سعید هم مثل علیرضا دوست داشته برود کمدی ببیند اما از روش به مقامات بالاتر رسیده و نرگس خانم او را مجاب کرده فیلم کمدی را بی‌خیال شود و بیایند قصه‌ها را ببینند. البته سعید زیر لب غرولندش را می‌کند: «بله دیگه، الان سالن بغلی می‌تونستیم کلی بخندیم ولی الان باید بریم کلی نخندیم!» هر چند آن قدر غرولندش را لطیف بروز می‌دهد که از چشم غره همسر در امان می‌ماند. درهای سالن باز می‌شود و جمعیت برای دیدن «قصه‌ها» وارد سالن می‌شود.

سکوت دلنشین سالن سینما

فیلم آغاز می‌شود، سالن با این که تقریبا پر شده اما برخلاف معمول در سکوت خوشایندی غرق است، پلان‌هایک به یک می‌گذرند و همچنان سالن ساکت، از کسی صدا درنمی‌آید. یا فیلم همه را میخکوب کرده یا حداقل این سالس یک عده به تماشای فیلم آمده‌اند که فرهنگ فیلم دیدن در سالن سینما را بلدند. این طرف و آن طرف صندلی‌ای که نشسته‌ام یک مرد و یک دختر نشسته‌اند، مرد انگار که تنهاست. فرو رفته در صندلی با یک قوطی نوشابه انرژی‌زا و دختر هم همراه با دوستش آمده، دوست دختری که در کنار من نشسته از یک جایی به بعد فیلم سرش توی موبایل است و همین باعث می‌شود دوستش چند باری به او سقلمه‌ای بزند و خیلی یواش بگوید: «اومدی سینما ها، به ساعت به اون موبایل [...] کار نداشته باش!» دختر یکی در میان حرف‌های دوستش را گوش می‌کند. حواسم به این طرف و آن طرف است که پلان آخر فیلم پخش می‌شود و تیتراژ: واکنش‌ها متفاوت است، برخی دست می‌زنند، بعضی‌ها ساکتند، برخی دیر از جایشان بلندمی‌شوند، بعضی‌ها هم بلافاصله بحث در مورد فیلم را شروع کرده‌اند. یکی در راه به همراهش می‌گوید: «من نمی‌دونم چه اصراریه یه کارگردان این قدر بدبختی رو به جانشون بده.» همراهش که گویا فیلم را دوست داشته جوابش را می‌دهد: «واسه این که بفهمی فرو وزرت چی می‌گذره.»

سینما یعنی فقط سرگرمی؟!

بیرون از سالن آن چند نفر منتظر بودند تا با هم در مورد فیلم بحث کنیم، علاقه آنها به حرف زدن درباره «قصه‌ها» هیجان بحثی که قرار بود شکل بگیرد را بیشتر می‌کرد. میثم و مهرلوه همان اول تکلیف خود را با فیلم روشن می‌کنند: «خیلی خوب بود.» «من خیلی دوست داشتم.» مجید که تکلیفش معلوم بود. عاطفه اما خلی سوسو داشت: «به نظرم فیلم می‌تونست خیلی بهتر باشه ولی همین الانش از خیلی از فیلم‌هایی که این چند وقته دیدم بهتر بود.» نرگس و سعید هم که تا قبل از ورود به سالن اختلاف رأی داشتند بعد از دیدن فیلم به نتیجه مشترک رسیده‌اند. سعید می‌گوید: «نه خدایی خیلی فیلم خوبی بود، آدم فیلم خوب می‌بینه باید بگه دیگه.» نرگس با خنده حرف‌های سعید را تأیید می‌کند اما یک مشکل بزرگ وجود داشت، کسی مخالف فیلم نبود و این می‌توانست بحث را از جذابیت خارج کند. مجید به داد ما رسید. پیشنهاد می‌کند علیرضا را وارد بحث کنیم. علیرضا اصلا فیلم را دوست نداشته، قیافه عبوسی که به خودش گرفته نظرش را به خوبی نشان می‌دهد. اولش تمایل ندارد ولی وقتی متوجه می‌شود به یک مخالف احتیاج داریم قبول می‌کند. از خودش هم شروع می‌کنیم و این که چرا فیلم را دوست نداشته: «ببین به نظرم نیاز نیست این قدر در یک فیلم همه چیز جامعه رو تلخ ببینیم. قبول دارم که تو ایران مشکلات اجتماعی زیادی داریم ولی اگه همه جای دنیا تو فیلم‌هایی که می‌سازن جامعه این قدر تلخ باشه که دیگه کسی سینما نمی‌ره.» عاطفه از علیرضا می‌پرسد: «یعنی به نظر شما نباید سینما وسیله‌ای باشه برای این که از واقعیت‌های جامعه‌ات بگی؟» قبل از این که علیرضا حرفی بزند مجید ادامه می‌دهد: «سینمای اجتماعی همه جای جهان وظیفه‌اش همینه که مشکلات جامعه‌اش رو بگه ولی ما تو ایران دوست نداریم کسی یادمون بندازه اطرافمون چه اتفاقی داره می‌افته.» علیرضا جواب می‌دهد: «اولا آدم می‌ره سینما سرگرم بشه، سینما اولش سرگرمیه بعد حالا اگه به حرف خوب هم داشت، چه بهتر.» نرگس وارد بحث می‌شود: «ولی این نظر شماست. من اگه فیلم می‌بینم یا تئاتر می‌رم چیزی که دوست دارم به دست بیارم بیشتر از یه سرگرمیه، همون چیز که کتاب رو هم برای بهتر دنیا می‌خونم، به نظرم خیلی بی‌انصافیه اگه بخواین سینما رو فقط سرگرم‌کننده ببینیم. بعدشم شما الان با دیدن قصه‌ها اصلا سرگرم نشدی؟» علیرضا پاسخ منفی می‌دهد. برای این که بحث گسترده و دقیق‌تر شود شرایط ساخت و اکران «قصه‌ها» را برای جمع توضیح می‌دهم. می‌گویم این فیلم سرنوشت امروز آدم‌های قصه‌های قدیمی خود کارگردانند. از این که چطور چندسال به جرم سیاه‌نمایی توقیف بود، می‌گویم و آخرش این را هم اضافه می‌کنم که درنهایت با تعداد سالن کم به اکران رسیده و اکنش مجید به این توضیحات جالب است. «واقعا چه مشکلاتی داشته فیلم، البته به نظرم اگه رخشان بنی‌اعتماد در شرایط دیگه‌ای و با همین نیت فیلم رو می‌ساخت کلا سرنوشت آدم‌هاش یک چیز دیگه‌ای بود. البته کارگردان حتی اگر هم دوست داشت سرنوشت آدم‌هاش چیز دیگه‌ای باشد چون در فیلم‌های قبلی‌اش نگاه واقعی به جامعه داشته الان هم مجبوره همون نگاه رو داشته باشه.» سعید که با دیدن فیلم نظر مخالفش موافق شده بود هم نظر با همسرش گفت: «من واقعی بودن فیلم رو خیلی دوست داشتم، مثلا من دقیقا حس و حال این کارمنده (حلیمی با بازی مهدی هاشمی) رو می‌شناسم، از این دست آدم‌ها زیاد دیدم، این که دور و اطراف ما شاید از این چیزها نیست دلیلی نداره که وجود نداشته باشه، ولی به نظرم به فیلمی مثل «قصه‌ها» بیشتر از این که برای من و شما ساخته شده باشه برای کسایی ساخته شده که وظیفه‌ام‌ان نذارن سرنوشت آدم‌های جامعه شبیه سرنوشت آدم‌های تو «قصه‌ها» بشه.»

سینما تریبون مهمی برای اقشار پایین‌دست

عاطفه که می‌بیند علیرضا تک و تنها افتاده سعی می‌کند از ضعف‌های کار هم حرف بزند تا وزن بحث به تعادل کشیده شود: «ولی انصافا اگر کسی فیلم‌های قبلی خانم بنی‌اعتماد را ندیده باشد برای این که فیلم را درست بفهمد و آن را دوست داشته باشد کار سختی دارد.» این بار مهرلوه از فیلم دفاع می‌کند: «نه به نظرم، من خودم فقط نوبر کردانی تو «روسری آبی» رو می‌شناختم و این دختره تو «خون بازی» ولی داستان زندگی گلاب آدینه رو خیلی دوست داشتم. با این که فیلمش رو هم ندیدم.» میثم می‌گوید: «زیر پوست شهر خیلی فیلم خوبیه، گیر میارم برات ببینی حتما.» علیرضا که نفسی کشیده این وسط دوباره وارد بحث می‌شود: «من نگفتم این چیزهایی که در فیلم می‌بینیم واقعی نیست، ولی می‌گم چه نیازی داره عین همون چیزی که تو جامعه می‌بینیم رو دوساعت رو پرده سینما ببینیم.» نرگس که انگار منتظر چنین فرصتی بود بلافاصله جواب می‌دهد: «شاید مهم‌ترین تریبون یکی مثل کارگر و کارمند همین سینما باشه، بعدشم من می‌گمیه تنوع تولیدِ ساختن باید احترام گذاشت، همون جور که خیلی‌ها کمدی دوست دارن، خیلی‌ها هم فیلم‌های اجتماعی اونم این جوری دوست دارن، من مستندهای اجتماعی رو خیلی دوست دارم، به نظرم فیلم‌هایی مثل «قصه‌ها» به جور مستندن که فقط بازسازی شدن و هدفمند، واسه همین از دیدنش خیلی لذت می‌برم.» میثم می‌گوید: «من شاید مستند خیلی دوست نداشته باشم ولی از این که به فیلم این قدر به واقعیت نزدیک شده خوشم اومد. دوستمون گفت از این دست آدم‌های تو فیلم در واقعیت هم وجود داره، واقعا هست، تو شرکتی که من کار می‌کنم یه آقای سن بالا تو خدماتی داریم که دو تا بچه داره، یه دختر، یه پسر، دخترش که دانشگاه قبول شده بود اگه بدونید با چه بغض و التماسی تقاضای وام می‌کرد واسه خرج تحصیل دخترش و روسا قبول نمی‌کردن، خدایی اونقدر حالمون گرفته شد که هر کی هر چقدر که در توانش بود گذاشت و به پول نسبتا خوبی جمع شد دادیم به پیرمرد، هر چند بعد کاری که ما کردیم وام رو هم بهش دادن اما دیدن اون لحظه‌های سختی که به یه پیرمرد ۶۰ ساله می‌گذشت خیلی حال همه رو گرفت. واسه دیدن همین چیزهامی گم به فیلمی مثل این می‌تونه یه کم حواس پرت شده ما رو خیلی‌ها رو جمع کنه.»

آدم‌ها تلخ نیستند، موقعیت‌هایشان تلخ است

علیرضا زیر لب می‌گوید: «ما بتونیم کلاه خودمون رو سفت بگیریم باد نبره هنر کردیم.» نرگس می‌گوید: « نه واقعا بی‌انصافیه.» اگه فقط بگیم زندگی من خوبه، بقیه به من ربطی ندارن خیلی بی‌انصافیه.» علیرضا می‌گوید: «خب وقتی کاری از دستت بر نمی‌آ چه کار کنی؟ وقتی حال خودت بده، بری سایت‌ها رو بالا پایین کنی، روزنامه ورق بزنی که خبرای بد بخونی، یا بیای از این فیلم‌ها ببینی تا حالی که داری از اینی که هست هم بدتر بشه؟» این بار عاطفه رشته حرف را به دست گرفت: «کسی نمی‌گه این فیلم‌ها رو ببینیم که تلخی‌هاش ادنیمون کنه، ایـن فیلم‌ها رو باید دید که خیلی چیزها یادمون نره، مهم‌ترین آسیبی که ما می‌خوریم و کشورهای پیشرفته نمی‌خورن اینه که ما خودمون حواسمون به خودمون نیست، اونا قبل از هر چیز تلاش می‌کنند شرایط کشوری که دارند از همه جا بهتر باشه، این که توانایی‌اش رو دارن یا نه مسأله‌اش جداست ولی همه تلاش خودشون رو انجام می‌دن، این که کشورشون مقتدر باشه خیلی براشون مهمه، اما خیلی از ماهـا خود محور شـدیم، فقط به قول دوسـتمون باید کلاه خودمون رو بگیریم باد نبره، همین نکته هم باعث شده یادمون بره اطرافمون چی می‌گذره و مدام از هم دورتر و دورتر شـدیم، مدیر و مسئول از مردم، مردم هم از خودشون، یه فیلم مثل قصه‌ها با این که شاید از نظر من ایرادتی هم داشته باشه ولی مهم‌ترین ویژگی‌اش اینه که چیزایی رو داره به زبان سینما نشونم می‌ده که شاید فعلا فقط با همین زبان بشه گفت.» علیرضا می‌گوید: «یعنی شما همه معتقدید که این فیلم همه چیز رو خیلی سیاه و تلخ نشون نمی‌ده؟» پاسخ میثم جالب است: «آدم‌ها سیاه نیستند، موقعیت‌ها سیاه و تلخن ولی آدم‌ها نه. آدم‌ها فقط تو به موقعیت تلخ گیر کردن، اگـر از اون موقعیت خلاصی پیـدا کنن خیلی هم آدم‌های شاد و خوشحالی می‌تونن باشن.» مهرلوه حرف همسر خود را تأیید می‌کند: «من می‌گم اگر احسـاس وظیفه کنه و به این فکر بیفته که به کار مشـابه انجام بده فیلم کار خودش رو انجام داده، یا اگه به مدیر و رئیس با دیـدن اوضاع اون کارمنده با وضع زندگی نوبر کردانی حواسش جمع آدم‌های زیر دستش بشه یعنی یه فیلم کارکردی بیشتر از فیلم پیدا کرده.»

به اندازه و خوب باشد، ولی حتما باشد

حالا نوبت این بود که یک سوال مشترک و مهم از جمع بریم. این که اصلا چقدر با ساختن این گونه فیلم‌های اجتماعی و دیده شـدنش توسـط مردم موافقند؟! از جواب میثم شروع می‌کنم: «اگه یهو شور نشه خیلی خوبه، یعنی مثل این موج‌هایی که درست می‌شـه یهو همه رو موج حرکت می‌کنن و می‌بینی همه فیلم‌ها یه شکل و یه موضوع دارن نباشه، به اندازه و مهم‌تر از همه با داستان و سـاختار خوب.» مهرلوه نظرش با شـریک زندگی‌اش یکی است، به شوخی می‌گوید: «منم همین که آقامون گفت.» علیرضا همچنان بر موضع خودش ایسـتاده: «من قبل از هر چیز دوسـت دارم وقتی وارد سالن سینما می‌شم یه قصه خوب ببینم، دو ساعت سـرگرم بشم، حالا اگر این وسط حرفی هم زده شـد که مهم بود چه بهتر، بعدشم مشکل اینجاست که همه فقط بلدن مشکل رو بگن، من الان می‌تونم تا صبح از مشکلات زندگی خودم و شـما بگم و تموم هم نشه ولی وقتی هیچ راه حلی براش ارایه نکنم همه‌اش می‌شه حرف و حرف و حرف. به نظرم اگر یه سـینماگر این قدر خودش رو موظف می‌دونه که از مشـکلات جامعه‌اش بگه پس همونقدر باید موظف باشه راه حل هم ارایه بده و گرنه فقط می‌شـه یه آدم غرغرو.» مجید با جواب دادن به علیرضا نظر خودش را هم می‌گیـرد: «هیچ وقت تو تاریخ وظیفه یـک هنرمند ارایه راه حـل نبوده، اون وظیفه داشته به زبان ظریف‌تر و جذاب‌تری مشکلات و مسائل رو از دریچه خودش بازتاب بده، درست کردن مشکلات وظیفه اونا نیه که مسئولیت و مدیریت قبول می‌کنن.» عاطفه جواب قابل تاملی می‌دهد: «به نظرم از این دسـت فیلم‌ها باید ساخته بشه و اتفاقا خوب و زیاد هم دیده بشـه ولی داخلی باشـه خیلی بهتره، یعنی نمایش مشکلات ما تو این فیلم‌ها بهانه دست خارجی‌ها نده که باهاش علیه خودمون تبلیغ کنن.» سـعید که سـاکت‌ترین فرد جمع بود نظرش را هم خیلی کوتاه می‌دهد: «من با حرف آقا میثم موافقم، اگه بـه اندازه و خوب باشـه هم خیلـی مفیده و هم خیلی نیازه.» و بالاخره نرگس: «من مدت‌ها بود فیلم اجتماعی درست و حسابی ندیده بودم، بودن این جور فیلم‌ها اگه خوب ساخته بشن به نظرم خیلی مفیده، هم واسـه جامعه که آدم‌ها بدونن اطرافشـون چی می‌گذره، هم باعث می‌شـه نسل‌های بعد از مردم و شرایط جامعه‌ای که سال‌ها قبل بوده تصویر درستی داشته باشن.» خیلی زود یک ساعت شد و چون به قول میثم این روزها گرفتاری‌ها باعث شده دقیقه و ساعت برای کارهای روزمره کم بیاوریم، از آنها تشکر و خداحافظی می‌کنم. هر کدام به سمتی می‌روند، درحالی که دور می‌شـوند همچنان حرف می‌زنند. فقط معلوم نیسـت همچنان درباره «قصه‌ها» و آدم‌هایش با هم بحث می‌کنند یا برگشتند به زندگی خودشان و کارهایی که قرار اسـت در چند ساعت انجام دهند.